

ماتریالیسم دیالکتیک  
امیرنیک آئین  
فصل چهارم : مقولات دیالکتیک

من  
نمی تواند جدا از  
ما

بررسی تاریخی - اجتماعی شود

- درس ۲۲- جزء، کل، سیستم
- ۱- کل چیست و انواع آن کدامند؟
  - ۲- تعریف این مقولات
  - ۳- رابطه این مقولات
  - ۴- یگانگی دیالکتیکی این مقولات
  - ۵- اهمیت شناخت و کاربرست این مقولات

مفاهیم جزء و کل و سیستم با مقولاتی که قبلاً مطالعه کردیم یعنی خاص و عام ارتباط نزدیک دارند.

(۱)

هر شیئی و پدیده ای دارای ساختاری (استروکتوری) است، از اجزایی که آن را تشکیل می دهند و عناصری که به این یا به آن شکل در کنار هم گرد آمده و با هم پیوند دارند، ترکیب یافته و ساخته شده است. جمع تمام این اجزاء را کل می نامیم و بسته به این که نوع پیوند اجزاء چگونه باشد و عناصر متشکله به چه نحوی با هم در ارتباط باشند کل ها را به انواع مختلف تقسیم می کنیم.

اگر اشیاء و اجزاء به طور ساده گرد آمده باشند و بین آن ها پیوندی درونی و ضروری وجود نداشته باشد در این صورت جمع حاصله انبوهی سازمان نیافته است که در آن پیوند بین عناصر متشکله تصادفی و خارجی است. مثلاً یک صخره مرکب از انواع سنگ های خارا و معدنی و شن و ماسه و گچ و غیره با ترکیب های مختلف و نسبت های متفاوت است. این عناصر ناهمگون و ترکیبات اتفاقی و متفاوت آن ها بر اثر شرایط تصادفی با پیوندی خارجی در کنار هم قرار گرفته اند و به صورت صخره ای در آمده اند. پیوند بین این اجزاء درونی و ضرور نیست. مثال دیگر: یک کلاس درس مرکب از تعدادی شاگرد با مشخصات متفاوت (اجزاء) است. این امر که این عده دانش آموز در این کلاس درس (کل) جمع شده اند تصادفی است و این تصادف ناشی از سکونت خانواده های آنان در یک محله و در خانه های نزدیک به هم است (پیوندهای خارجی). هیچ علت ضروری موجب گرد آمدن آن ها درست در این کلاس نشده آن ها می توانستند در کلاس دیگری باشند و از لحاظ تحصیلی «کل» دیگری را تشکیل دهند. از این نظر شاگردان گرد آمده در این کلاس را تنها پیوندی مکانیکی تصادفی و خارجی به هم متصل کرده است.

یک چنین انبوهی را «کل سازمان نیافته و بی نظم» می خوانیم و قاعدتا خواص یک چنین «کل» عبارت است از جمع خواص «اجزاء» متشکله آن و در آن «اجزاء» دارای پیوند قانونمند و روابط متقابل دیالکتیکی نیستند.

به جز این حالت که دیگر مورد بحث ما نیست (چون حاصل ارتباط دیالکتیکی نیست) در یک «کل» «اجزاء» دارای پیوندهای ضرور داخلی هستند. بین اجزاء عمل و عکس العمل و ابستگی و پیوند درونی و قانونمندی وجود دارد.

چگونگی ارتباط دیالکتیکی و پیوند درونی بین اجزاء در یک کل یکی از جوانب اساسی هستی شیئی یا پدیده را تعیین می کند، به ترتیبی که خصوصیات «کل» دیگر جمع ریاضی خواص «اجزاء» نیست. کما این که خصوصیات اتم جمع ساده خصوصیات الکترون ها و پروتون ها و نوترون های موجود در آن نیست. یک چنین کلی را سیستم می نامیم که خود آن به دو شکل اساسی تقسیم می شود:

- یک اتم، یک ملکول، یک یاته (سلول زنده)، سیستم عصبی، یک حزب سیاسی، منظومه شمسی را در نظر آوریم. هر یک از این ها مجموعه به هم پیوسته ای از اشیاء و روندها هستند که با نظم ویژه ای به هم وابستگی دارند، اجزاء آن ها را پیوندی درونی به هم متصل می کند و سازمان می دهد و پیدایش آن ها ثمره یک سیر تکاملی است. یک چنین کلی را «کل سازمان یافته یا منظوم» می خوانیم.

خواص کل سازمان یافته، هم مربوط است به خواص اشیاء و اجزاء متشکله آن و هم وابسته است به خصلت پیوندهای این اجزاء. عناصر متشکله یک «کل سازمان یافته» از ثبات و مداومت نسبی معینی در ارتباط متقابل با یکدیگر برخوردار هستند.

- ارگانسیم یا سازواره انسان یا یک «نوع» در زیست شناسی، یا جامعه در نظر آوریم. باز با مجموعه ای از اشیاء و روندها روبرو هستیم. منتهی این ها چنان مجموعه بغرنج و تکامل یافته ای است که می توانیم آن را مرحله عالی کل سازمان یافته بدانیم. یک چنین سیستمی را که اعضاء آن دارای پیوند درونی و عضوی هستند و به نحو بغرنج با هم در ارتباطند «کل ارگانیک یا منظم» می خوانیم. ویژگی خاص این گونه کل ارگانیک عبارت است از تکامل درونی خودرویی و خودزایی اجزاء آن.

تقسیم بندی کل به انواع مختلف از روی ملاک پیوندهای مختلف اجزاء صورت گرفت و این نشان می دهد که نه فقط اجزاء هر کل بلکه شکل و خصلت پیوندهای این اجزاء چه اهمیت فراوانی دارد. برای این گروه ها می توان اسامی «کل بی نظم» که سیستم نیست و «کل منظوم» و «کل منظم» (که سیستم بوده و دارای ارتباط دیالکتیکی و موضوع بحث ما نیستند) را پیشنهاد کرد. ولی در هر حال باید تفاوت اساسی را در نظر داشت که عبارت است از: در مورد اول پیوند خارجی و تصادفی (انبوه بی نظم و سازمان نیافته) در مورد دوم پیوند درونی و ضرور (سیستم در مرحله سازمان یافته) و در مورد سوم پیوند متحرک و خودزا (برای سیستم عالی در مرحله ارگانیک).

(۲)

کل نمی تواند خارج از اجزاء خود وجود داشته باشد. مثلا تمامی دستگاه گردش خود را می توان نسبت به سایر مجموعه ارگان ها از نظر ساخت و عمل کرد و وظیفه و غیره یک کل دانست که از اجزایی نظیر قلب، سرخرگ ها، مویرگ های و سیاهرگ ها درست شده است. این کل (دستگاه گردش خون) خارج و جدا از «اجزاء خود» (قلب و رگ ها) نیست یک اتم مرکب از نوترون و پروتون و الکترون و... کلی است که الکترون ها به ترتیب خاصی در مدارهای مختلف آن و در هسته اش پروتون ها و نوترون ها... اجزاء متشکله آن را تشکیل می دهند. کل اتم عبارت است از وحدت این اجزاء در ترتیب و پیوند خاص. یک ملودی موسیقی عبارت است از نظم معینی از نت ها که دارای پیوند منظم و درونی با هم هستند و اجزاء مختلفه کل ملودی مربوطه را تشکیل می دهند. رابطه بین آن ها است که

ملودی مربوطه را میسازد. یک حزب سیاسی به مثابه کل عبارت است از پیوند ارگانیک اجزایی نظیر اعضای متشکل در حوزه های، کمیته ها در مدارج مختلف تشکیلاتی، ارگان های گوناگون، رهبری مرکزی، ایدئولوژی و سیاست آن و کارنامه و برنامه عمل آن و... به این ترتیب مقوله جزء شیئی را در رابطه با کل مشخص می سازد.

کل جمع ساده جزء نیست. درست است که قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود ولی دریا که شد دیگر تنها قطره ها نیست بلکه یک عامل مهم جغرافیایی و ایدئولوژیک (محیط زیست) و اقتصادی است. درست است که جامعه جمع افراد است اما دیگر فردها نیست بلکه جامعه است و صحنه بحران های اقتصادی و نبردهای طبقاتی و...

مقولات کل و جزء بیانگر ارتباط و هم پیوندی بین اشیاء و روندهایی است که یکی از آن ها به مثابه کل بغرنج و جامع و واحد عبارت است از جمع به هم پیوسته از اشیاء و روندها که از اجزاء این کل را تشکیل می دهند و اجزاء به ترتیب ویژه ای در درون کل با هم ارتباط دارند.

همان طور که کل جدا از اجزاء خود نیست و بدون آن ها وجود ندارد، متقابلاً می توان گفت که در هر یک از اجزاء نیز کل وجود دارد. قلب خارج از دستگاه مربوطه یک قطعه عضله خاص است نه وسیله ویژه به گردش درآوردن خون، نت خارج از ملودی مربوطه یک صدا است نه ترکیب کننده ملودی، بالکن خارج از ساختمان مقداری سیمان و آهن است نه بخشی از یک معماری.

سیستم عبارت است از مجموعه به هم پیوسته ای از عناصر و اجزایی که دارای ارتباط ضرور و داخلی بوده و یک کل واحد را نسبت به محیط پیرامون، نسبت به شرایط مجاور و نسبت به سایر سیستم ها تشکیل میدهد.

مفهوم سیستم در برابر مفهوم توده انبوده و تصادفی یا «کل سازمان نیافته و بی نظم» قرار دارد. هر سیستمی یک «کل» است و از وحدت «اجزاء» خود درست می شود. مقولات «کل» و «جزء» محتوی مفهوم سیستم را مشخص می سازد.

سیستم آن چنان کلی است که دارای اجزاء سازمان یافته بوده و پیوند درونی و ضرور بین این اجزاء به نحوی است که خصلت های ویژه و تازه ای را برای سیستم به وجود می آورد. علوم مشخصه وجود سیستم های مختلف را در طبیعت و جامعه و تفکر نشان داده و موضوع بررسی قرار می دهند.

(۳)

در رابطه بین کل و جزء کل عامل تعیین کننده است. اجزاء تحت الشعاع عمل کل قرار دارند هر جزئی در عین حال که فردیت نسبی خود را دارد و مقوله خاصی است زیر تأثیر کل و سیستمی است که در آن واقع می گردد. یک شیئی یا پدیده اگر جزئی از یک کل باشد یا نه خصلت و نقش کاملاً متفاوتی پیدا می کند. یک اتم آزاد با یک اتم داخل در ترکیب ملکول کاملاً با هم متفاوت اند. بابک با قیافه و شغل و سن و سایر مشخصات فردیش به کلی با همان بابک به مثابه عضو حزب به مثابه جزئی از یک کل تفاوت دارد، به مثابه این جزء وظایف و حقوق و شخصیت و مسئولیت هایی دارد که به کلی او را از فرد معمولی بابک متمایز می کند. یک نت موسیقی تنها کاملاً با همان نت در جای مشخصش در این یا آن ملودی در این یا آن سمفونی و تصنیف فرق می کند.

ویژگی و خصلت های «جزء» به طور اساسی وابسته است به «سیستم» به «کلی» که بخشی از آن است.

یک شیئی یا پدیده معین می تواند از نظرگاه های مختلف به خاطر نوع رابطه اش با سایر اجزاء جزئی از این یا آن کل باشد. بابک می تواند از یک نظر (تعلق میهنی) جزئی از کل «ایرانی» شمرده شود. از نظرگاه دیگر (طبقاتی) جزئی از کل «کارگر» از نظر

دیگر (وابستگی سازمانی) جزئی از کل «توده ای» و حتی از نظرگاه بزرگتری (نوع زیست شناسی) جزئی از کل «انسان» باشد. «کل» و «جزء» مقولات نسبی هستند.

آنچه که از نظر رابطه با سایر اجزاء خود «کل» محسوب می شود از نظرگاه دیگر و به نسبت دیگری و از آن جا که همراه با عناصر دیگری سیستم بالاتری را تشکیل می دهد می تواند جزئی باشد از کل دیگری. ایرانی مثلا خود جزئی است از کل آسیایی، انسان خود جزئی است از کل جانوران. اتم که کل بود مرکب از مجموعه نوترون ها و پروتون ها و الکترون ها و غیره، خودجزئی است در یک ترکیب ملکولی و این ملکول خود به نسبت مثلا یاخته (سلول) که بخشی از آن می تواند باشد یک جزء است و این یاخته نیز جزء است نسبت به یک بافت مثلا در فلان عضله یا فلان برگ. سیستم گردش خون که خود کل بود نسبت به اجزاء متشکله اش (قلب و رگ ها و غیره) به نوبه خویش جزئی است از ارگانیسم بدن انسانی که مرکب از دستگاه های مخلف عصبی و گوارشی و استخوانی و عضلانی و... است. حزب که خود کل بود نسبت به اجزاء متشکله اش جزئی است از ارگانیسم بغرنج جامعه بشری همراه با اجزاء دیگری نظیر انواع طبقات اجتماعی و امور تولیدی و نهادهای روبنایی و فرهنگ و علم و غیره...

هر سیستم پست تر و ساده تر درسیستم عالی تر و بغرنج تری قرار دارد و جزئی برای آن است. مثال ها را تازه همه از کره زمین گرفتیم، همه آن ها جزئی هستند از کل زمین که خود جزئیست از منظومه شمسی و این نیز خود جزئی از یک کهکشان معین و همین طور تا بی پایان. علوم معاصر سراسر طبیعت را به مثابه سلسله مراتبی از سیستم ها مطالعه می کند.

**هر کلی جزئی از یک کل جامع تر است.**

هر قدر اندیشه ما کل جامع بزرگی را در نظر آورد باز هم همواره این کل، جزئی از یک کل بزرگتر و بزرگتر خواهد بود. جهان بی پایان است.

(۴)

اجزاء در خارج از کل مربوطه نه تنها یک رشته از خواص اساسی خود را از دست می دهند، بلکه اصولا نمی تواند شخصیت خود را حفظ کرده و از نظر کیفی مشخص و معین باشند. (مانند نت خارج از ملودی، قلب خارج از دستگاه گردش خون، بالکن خارج از ساختمان).

در عین حال و از سوی دیگر وجود و عمل و تأثیر و فعالیت هر «جزء» هر اندازه هم کوچک باشد برای موجودیت و بروز خصلت کل ضروری است حذف برخی از اجزاء یک سیستم یا وارد کردن اجزاء نو در آن و گاه حتی جابه جا کردن اجزاء موجود می تواند تمامی سیستم را عوض کند یا در آن تغییر جدی به وجود آورد.

بنابر این در یک سیستم هم اجزاء متشکله دارای پیوند و عمل متقابل هستند و هم بین کل و اجزاء پیوند و عمل متقابل وجود دارد.

نه فقط ارتباط بین اجزاء یک کل، بلکه بین کل و هر یک از اجزاء پیوندی متقابل است. آنها در یگانگی دیالکتیک هستند.

مثلا کل شعور بشری مجموعه است از محسوسات، مفاهیم، حافظه، دقت و غیره. منتهی این یک گردآوری مجزا و در کنار هم قرار گرفتن مکانیکی، خارجی و تصادفی اجزاء بدون ارتباط هر جزء با کل نیست بلکه یک کل به هم پیوسته و در هم بافته است که در آن هر یک از اجزاء نقش و تأثیر خود را دارد و یگانگی کل و جزء را به وجود می آورد که یک وحدت دیالکتیکی است.

این رابطه دیالکتیک در عین حال یک جانب را در دیگری مستحیل نمی کند. هر جزئی در درون کل دارای نوعی استقلال نسبی است ویژگی های مشخص «جزء» ناشی از آن است.

قانون مناسبات بین کل و اجزاء آن چنین است. هر قدر پیوند اجزاء نزدیک تر و بغرنج تر باشد، تأثیر و عملکرد عمل «کل» بر روی جزء بیشتر و بنابر این استقلال عمل نسبی و خود بودگی نسبی جزء کمتر است. در عصر ما مطالعه رابطه دیالکتیکی سیستم هایی که آن ها را خودکار یا با تنظیم درونی می نامیم، اهمیت فزاینده ای می یابند. مثلاً ارگانیزم موجود زنده یا ماشین های سیرننتیک، شمارگرها چنین سیستم هایی هستند.

برترین شکل پیوند دیالکتیکی بین کل و جزء بین سیستم های فرعی و بخش های آن را در ارگانیزم می یابیم. یک ارگانیزم یا سازواره، یعنی یک سیستم به نحو عالی سازمان یافته و منظم (نظیر ارگانیزم بدن انسانی یا ارگانیزم جامعه بشری) در وهله نخست مرکب از اجزاء نیست بلکه نخست مرکب از ارگان ها - اعضاء - است. اعضایی که فریک با تمام بغرنجی خود و اعمال مشخص و یافت و ساخت ویژه خویش با یکدیگر در پیوندی بغرنج و متقابلند. عالی ترین شکل یک کل ارگاتیک را جامعه بشری با سیستم ها و بخش ها و ترکیبات اجتماعی مختلف آن، با خانواده و دولت و طبقات و عوامل روبنایی و... به ما عرضه می دارد. جامعه عبارت است از یک کل که از درون مجزا به بخش ها و سیستم ها است و هر بخشی و سیستمی به نوبه خود مرکب از بخش های تابعه و سیستم های فرعی است. پیدایش و رشد هر یک از آن ها زیر تأثیر عامل ترکیب کننده و به هم پیوند دهنده اجتماع یعنی روند تولید مادی صورت می گیرد.

آن قوانین عمومی که راه و سمت عمومی تکامل کل اجتماع را تعیین می کنند ماهیت و سمت تکامل هر یک از اجزاء آن را تعیین می نمایند. به هم پیوندی این اجزاء و اعضاء و سیستم های درونی، بغرنج و عمیق است و در نتیجه تأثیر کل بر آن ها هر چه بیشتر و قاطع تر.

(۵)

در امر شناخت کاربرد دو مقوله کل و جزء فراوان و ضرور است. ما از طریق تجزیه و تحلیل اجزاء یک کل را مورد مطالعه قرار می دهیم و خصلت پیوندهای اجزاء از یک سو و بین کل و اجزاء از سوی دیگر را کشف می کنیم. هنگامی می توان به خواص یک کل پی برد که طبیعت و خواص اجزاء آن را دانسته باشیم. ماهیت و خواص اتم و چگونگی ترکیب ترکیب آن ها را دانسته باشیم. ماهیت و خواص اتم و چگونگی ترکیب آن ها با هم تا موقعی که اجزاء متشکله هسته و پوسته اتم و خواص این اجزاء کشف نشده بود نامفهوم بود. ماهیت و خواص نظام سرمایه داری به مثابه یک کل هنگامی پدیدار شد که اجزاء متشکله آن و خصلت کار و تولید کالا و ارزش مصرفی و چگونگی استثمار واضح ارزش توسط مارکس کشف شد و در پرتو آن جوانب مختلف روبنایی جامعه سرمایه داری مورد مطالعه قرار گرفت. به نوبه خود و در جهت متقابل در پرتوی قانونمندی های جاری در سیستم و شناخت کل می توان نور بیشتری بر شناخت هر یک از اجزاء و عناصر مرکب انداخت. مطالعه جزء باید همیشه طبیعت کل را در نظر گیرد. این دو جانب مسئله دارای اهمیت متدولوژیک فراوان است. نقش ارگان ها و اجزاء وابسته است به جایی که در یک ارگانیزم، در یک سیستم احراز می کنند. ساخت و نقش ویژه هر جزء وابسته به طبیعت کلی است که این ها جزئی از آنند. نقش مویرگ ها و ساخت و وظیفه آن را جزء در رابطه با سیستمی که جزء آن است (دستگاه گردش خون) و جز در زمینه عمومی ارگانیزم مورد بحث (بدن انسانی) جدا از ارتباطات اجتماعی او، جدا از محیط پیرامون مطالعه کرد. در مورد همه پدیده ها و روندها چنین است. کشف و درک ارتباط دیالکتیکی بین کل و جزء در شناخت هر پدیده و روندی دارای اهمیت خاص است.

سه انحراف در این زمینه قابل ذکر است :

- ایده آلیسم جزء را از کل مجزا می کند. به ویژه در مورد انسان، تأثیر روابط اجتماعی واقعی را که بدون آن ها انسان نمی تواند وجود داشته باشد نادیده می گیرد، مدعی

مطالعه من انسان است، جدا از همه عوامل، جدا از همه میکروسیستم ها (سیستم های کوچک) و ماکرو سیستم ها (سیستم های بزرگ و بزرگ تر) که انسان در آن زیست می کند.

- ماتریالیسم سطحی و مکانیکی کل را تنها مجموعه و حاصل جمع کمی اجزاء می شمارد و تنوع کیفی اشیاء را چیزی جزء ترکیبات مختلفه کمیت ها نمی داند.
- برخی از ایده آلیست ها با قبول این تر درست که کل چیزی برتر از جمع اجزاء آنست از کل بتی می تراشند و می گویند که آن چیز برتر و بیشتر خود یک اصل روحی و خلاق است که خارج از شیئی و پدیده و اجزاء آن وجود دارد و گویان آن را به پیش میرانند.

نظریه ماتریالیستی دیالکتیکی درباره کل و جزء معتقد است که کل فقط جمع ساده اجزاء نیست بلکه صاحب چیزی بیشتر و برتر است که عبارت است از نحوه ویژه ارتباطات، پیوند اجزاء و عناصر ساختار مربوطه. هیچ زمینه ورشته ای از شناخت نیست که مستغنی از مقولات کل و جزء باشد. مارکسیسم سیستم را در بغرنجی و پویایی دینامیسم آن مطالعه می کند.